

غزل شماره ۴۴۷

یا بابا مورز این کینه داری

که حق صحبت دیرینه داری

نصیحت گوش کن کجا این در بسی به

از آن گوهر که در کنجینه داری

ولیکن کی نمایی رخ به زندان

تو کز خورشید و مه آینه داری

بدرندان کوا ای شیخ و هوش دار

که با حکم خدایی کینه داری

نمی ترسی ز آه آتشینم

تو دانی خرقة پشمینه داری

به فریاد خار مغلطان رس

خدا را گرمی دوشینه داری

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قرآنی که اندر سینه داری

## تفسیر فال

کمی نصیحت پذیر باش و فقط حرف خودت را نزن. تو که دلت مثل آفتاب روشن است و مانند آینه‌ای صاف و بی‌نقص می‌درخشد، پس چرا با بدن نشست و برخاست داری؟ آیا نمی‌دانی که این انتخاب‌ها می‌توانند تأثیرات عمیق و درازی بر زندگی‌ات بگذارند؟ چرا می‌خواهی با سرنوشت خود بجنگی، در حالی که سرنوشت هر فرد به نوعی بازتاب‌دهنده رفتارها و تصمیم‌های اوست؟ آه و ناراحتی اطرافیان را ببین، آن‌ها نیز انسان‌هایی هستند با احساسات، آرزوها و دردهای خود. به آنها هم توجه کن، چرا که روابط انسانی معتبر بر اساس همدلی و حمایت متقابل شکل می‌گیرد. توکل به خداوند رحمان و قرآن کریم را فراموش نکن؛ این دو منبع الهام‌بخش می‌توانند راهنمای تو در مسیر درست زندگی باشند. تلاش کن تا نه تنها برای خود بلکه برای دیگران نیز نور امید باشی.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)